

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی			

توحید در ولایت

یک جنبه‌ی توحید که معمولاً مغفول‌عنه است و کمتر کسی در آن وارد شده، بحث توحید در ولایت است. توحید در ولایت بحث مهمی است که پیامدهای اجتماعی بزرگی هم دارد؛ هم پیامدهای اعتقادی و هم پیامدهای سیاسی و اجتماعی. با این مبانی که خدا خالق است؛ چون خالق است، مالک است، و چون مالک است در مملوک خود حق تصرف دارد. من در دفترچه‌ی شما حق ندارم چیزی بنویسم؛ اما خودِ شما حق دارید در دفترچه‌ی خودتان بنویسید. چرا حق دارید؟ چون دفترچه مال شماست. چرا من حق ندارم؟ چون دفترچه مال من نیست. من مالک این دفترچه نیستم. چه چیزی حق تصرف ایجاد کرد؟ مالکیت!

امر و نهی به انسان‌ها، جن‌ها، ملائکه، و موجوداتی که می‌توانند مخاطب امر و نهی قرار بگیرند، دخالت و تصرف در حوزه‌ی حقوق شخصی آنهاست؛ دخالت در حوزه‌ی اختیارات آنهاست. وقتی من به شما امر می‌کنم نماز بخوان، یا نهی می‌کنم که شراب نخور، آزادی‌های شما را سلب می‌کنم. یعنی در حوزه‌ی آزادی‌های شما وارد می‌شوم و آنها را محدود می‌کنم. چه زمانی کسی حق دارد این کار را بکند؟ وقتی مالک شما باشد. فقط او می‌تواند به شما امر کند؛ یعنی آزادی‌های شما را محدود کند؛ و جهت و مسیر دهد. او می‌تواند امر باشد. تصرف او در حوزه‌ی آزادی‌های شما منوطاً مجاز است. اما چه کسی مالک شماست؟ کسی که خالق شماست. به کسی که حق امر و نهی دارد، ولی می‌گوییم. چه کسی ولی شماست؟ کسی که مالک شماست. چه کسی مالک شماست؟ کسی که خالق شماست. چه کسی خالق شماست؟ خدای متعال. لذا ولایت، بالذات منحصر به وجود مقدس حق متعال است. احدی جز خدا،

هیچ نبی‌یی، هیچ ولی‌یی، هیچ کسی حق ندارد بالذات به هیچ بشری، به هیچ جنی، یا به هیچ ملکی امر کند که این کار را کند یا نهی کند که این کار را نکند. چه کسی فقط حق دارد؟ خدا. لذا **اللَّهُ وَلِيُّ**^۱ این قدم اول است.

ولایتی که در قالب اوامر و نواهی الهی در شرایع آسمانی تجلی پیدا کرده، برخی جنبه‌ی اجتماعی دارند. امر کرده است که **جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**^۲ امر کرده است: **أَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**^۳ امر کرده است که **آتُوا الزَّكَاةَ**^۴ به امور مختلفی امر کرده است. مثلاً اینکه شما حق ندارید ولایت غیرمسلمان‌ها را بر خودتان بپذیرید. امر کرده است که چطور با غیرمسلمان‌هایی که کافر حربی هستند، تعامل کنید. چطور با غیرمسلمان‌هایی که با شما سر جنگ ندارند، تعامل کنید. امر کرده است که چطور مجرمین را مجازات کنید؛ قصاص کنید؛ حد بزنید و این همه آیات قرآن در حوزه‌ی مسائل اجتماعی [از این جمله‌اند]. [احالا اجرای این امور مستلزم چیست؟ اینکه قدرتی در جامعه وجود داشته باشد که این کار را انجام دهد! بدون حکومت، نمی‌توان ارتشی تشکیل داد. بدون حکومت، جنگ و صلح معنا ندارد. بازداشت متهمین و محاکمه‌ی آنها و مجازات مجرمین، و قوه‌ی قضاییه بدون حکومت معنا ندارد. سیستم مالیات‌گیری، زکات گرفتن، خمس گرفتن، و توزیع اینها در مصارفی که قرآن تعیین کرده است، بدون حکومت معنا ندارد. بسیاری از احکام دیگر، مانند احکام سیاسی بدون حکومت معنا ندارند. لذا در حوزه‌ی اوامر اجتماعی، اجرای آنچه ولی امر کرده، مستلزم وجود یک حکومت است؛ و در رأس حکومت، باید بشر

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

۲. اشاره است به سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۱: **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**. در قرآن این مضمون، با عباراتی مشابه هم آمده است: **جَاهِدُوا فِي اللَّهِ**: سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸ و **جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ**: سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۱.

۴. سوره‌ی بقره، آیات ۴۳، ۸۳، ۱۱۰ و ۲۷۷؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۷؛ سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸؛ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۶؛ سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۳ و سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰.

باشد. بشری که در رأس این حکومت قرار می‌گیرد، دستور می‌دهد که بروید بجنگید؛ دستور می‌دهد صلح کنید؛ دستور می‌دهد این متهم را محاکمه و مجازات کنید؛ دستور می‌دهد که این‌طور مالیات بگیرید و توزیع کنید. حتی تا جایی که می‌گوید این خیابان ورود ممنوع است؛ به تو اجازه نمی‌دهم وارد شوی! حکومت در حوزه‌ی آزادی‌های مردم جامعه دخالت می‌کند. مردم را مجبور می‌کند مالیات دهند. مردم را مجبور می‌کند به جبهه بروند و بجنگند؛ سربازی بروند، و امثال اینها. خب او مگر مالک اینهاست که حق امر و نهی به اینها را داشته باشد؟ مالک اینها نیست! مالک فقط خالق بود. خالق هم فقط خدای متعال بود. پس چطور توجیه می‌شود کسی که در رأس این حکومت قرار می‌گیرد، بتواند از نظر عقلی و دینی امر و نهی مجازی داشته باشد؟ فقط در صورتی که خدایی که مالک خلق است و حق امر و نهی دارد، به این فرد تفویض اختیار کند. اختیار خود را به او تفویض کند. وقتی تفویض اختیار کرد، او باذن‌الله ولایت پیدا می‌کند. مثل اینکه دفتر مال شماست؛ من به خودی خود حق ندارم چیزی در آن بنویسم. اما شما به من اجازه می‌دهید که در این دو صفحه، هر چیزی را خواستم بنویسم. از آن لحظه به بعد، نوشتن من در آن دو صفحه مجاز می‌شود. چون دفتر مال شما بود؛ شما هم که مالک بودید به من اذن دادید. خدایی که خالق و مالک است و حق امر و نهی به خلق دارد، اگر به من اذن داد و گفت به تو اجازه می‌دهم به مخلوقات من امر و نهی کنی، من بالتَّبَع و بالنِّیابَه، نه بالذَّات [حق امر و نهی دارم]. ولایت بالذَّات و بالاصاله مال خدای متعال است و لاغیر. اما اگر خدا ولایتش را به کسی تفویض کرد، او بالتَّبَع و بالنِّیابَه می‌شود ولی. حالا او حق دارد امر و نهی کند. حق دارد بگوید برویم بجنگیم؛ برویم صلح کنیم؛ بیایید مالیات بدهید و ...

آیا خدا این کار را کرده است؟ بله! همان‌طور که احکام اجتماعی فرستاده، که لازمه‌ی آن حکومت اجتماعی است، و لازمه‌ی حکومت هم وجود رئیس حکومت است، همان‌طور این تفویض اختیار را هم کرده است. آنجا که فرموده است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**: ولی شما منحصرأ خداست، **وَ رَسُولُهُ**! ببینید خدا دارد ولایتش را تفویض می‌کند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛^۵ یعنی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ. خدایی که بالذات و بالاصاله حقّ امر و نهی به بشر را داشت، این حقّ را به رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ تفویض کرد. فرمود: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**.^۶ پس ما به این دلیل از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اطاعت می‌کنیم که خدا به او اختیار داده است. **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**؛^۷ کسی از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اطاعت کند، فی الواقع دارد از خدا اطاعت می‌کند. چون خدا این اختیار را به او تفویض کرده است.

پس حکومتی که منشأ آن ولایت‌الله است، حکومت دینی است و یک بشر در رأس آن قرار دارد. منشأ این حکومت، آراء مردم نیست. مردمی که خودشان ولایت ندارند که نمی‌توانند به کسی ولایت دهند و بگویند تو ولیّ ما و در رأس ما باش! او که اولی نمی‌شود؛ منی که دارم چیزی را به شما می‌دهم، به شما اولی هستم. اگر ما با رأی خودمان بخواهیم به کسی ولایت بدهیم که ولایت ما قوی‌تر از ولایت اوست! چون او ولایتش را از ما گرفته است؛ پس او نمی‌تواند به ما امر و نهی کند. او نمی‌تواند ما را به کاری وادار کند یا از کاری بازدارد؛ چون ولایت من اقوی از ولایت اوست. اما ولایت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اقوی از ولایت مردم است. در آیات اوایل سوره‌ی احزاب فرمود: **الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**؛^۸ رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ولایتش از ولایتی که مؤمنین بر نفس خودشان دارند [اولی است]. ما هم بر خودمان ولایت داریم؛ من حق دارم انتخاب کنم در چه رشته‌ی تحصیلی درس بخوانم. با چه کسی ازدواج کنم. کجا خانه بخرم. چه شغلی را انتخاب کنم. من هم ولایت دارم؛ اما **الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**. [پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] چطور این اولویت

۵. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۶. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۷. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰.

۸. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶.

را پیدا کردند؟ اگر قرار بود من با رأی خودم بگویم یا رسول الله ﷺ با شما بیعت کردم و شما ولیّ شدید، ولایت من که اقوی از ولایت رسول ﷺ بود! پس چطور **الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ**؟ تنها راه این است که خدا ولایتش را به رسول ﷺ داده باشد؛ و چون خدا ولایتش فوق ولایت من بر خودم است، ولایت او اشدّ و اقوی از ولایت افراد می‌شود. ولایت من بر خودم را هم خدا به من داده است؛ ولی آن ولایت چون اقوی است، می‌شود **أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**. پس آنها که می‌گویند حکومت دینی منتفی است، با مبنای تفکر توحیدی بیگانه و ناآشنا هستند؛ یا تعارض دارند و خدای نکرده دشمنند. تفکر توحیدی، توحید در ولایت را در پی می‌آورد.

حالا این پیغمبری که در مدینه در رأس حکومت قرار گرفته است، آیا برای سرزمین‌های مختلف، برای استان‌های مختلف استاندار نمی‌فرستد؟ ولّات امر نمی‌فرستد؟ یعنی این ولیّ کلّ حکومت اسلامی برای استان‌های مختلفش، برای ولایات مختلفش، به اصطلاح ولیّ تعیین نمی‌کند؟ البته که تعیین می‌کند! استاندار لازم دارد. فرماندار لازم دارد. امیرالمؤمنینی که ولایت از طرف خدا به ایشان تفویض شده و چهار سال و خرده‌ای در رأس حکومت قرار گرفته‌اند، برای استان‌ها، برای ولایات، ولیّ تعیین نمی‌کنند؟ البته که تعیین می‌کنند! به محمد بن ابی‌بکر حکم می‌دهند که مصر را اداره کند؛ به قثم بن عباس حکم می‌دهند که مکه را اداره کند. به عثمان بن حنیف حکم می‌دهند که بصره را اداره کند. اینها هم می‌شوند ولیّ. ولایت اینها از امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها تفویض شده است. یعنی ولایتشان یک پله پایین‌تر آمد. منتها اینها دیگر معصوم نیستند. ولیّ معصوم خدا، اطاعتش مطلق است؛ بی‌قید و شرط است. **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**: هر چه به شما گفتند [اطاعت کنید]، چون معصوم هستند. چون آن چیزی که می‌گویند، عین سخن خداست؛ عین امر خداست؛ معصوم است. اما استانداری که امیرالمؤمنین علیه السلام تعیین می‌کنند که دیگر معصوم نیست. نه علم بی‌نهایت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، و نه عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام را. علمش محدود است؛ عصمت هم ندارد. ممکن است اشتباه کند. حتی ممکن است بعضی وقت‌ها هیجانی شود و از روی نفسانیات کاری کند؛ معصوم که نیست. اما چون

معصوم نیست پس نباید ولی شود؟ آیا ما در سایر نیازهای اجتماعیمان فقط به معصوم مراجعه می‌کنیم؟
 مریض می‌شویم فقط سراغ پزشک معصوم می‌رویم؟ خانه‌مان خراب می‌شود فقط سراغ مهندس معصوم
 می‌رویم؟ ماشینمان خراب می‌شود فقط سراغ مکانیک معصوم می‌رویم؟ خیر! عقل می‌گوید وقتی معصوم
 در دسترس نیست، باید به یک پله پایین‌تر قناعت کرد؛ لذا در زندگی عملیمان هم همین کار را می‌کنیم.
 این است که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر حکم می‌دهند که به مصر برود، می‌دانند که مالک
 اشتر نه علم امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، و نه عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام را. اما به مردم مصر می‌گویند از او
 اطاعت کنید؛ منتها اطاعت از من، هر چه گفتم، مطلق است؛ اما اطاعت از مالک اشتر، اطاعت مقید است.
فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ:^۹ در آنچه که مطابق حق می‌گوید، به او گوش دهید و از او اطاعت
 کنید. اطاعت از او مطلق نیست. چون معصوم نیست. این [ولایت] استانداردار امام معصوم علیه السلام [بود].

حالا اگر امام معصوم را گرفتند و در زندان کردند، مثلاً امام کاظم علیه السلام چهارده سال در زندان است،
 تکلیف مردم چیست؟ آیا اینجا نایب نمی‌خواهند؟ همان‌طور که مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، قثم بن عباس
 و عثمان بن حنیف نایب امیرالمؤمنین علیه السلام در آن قلمروها بودند، وقتی به هر دلیلی به امام معصوم
 دسترسی نیست، یا مثل امام کاظم علیه السلام در زندان است، یا مثل دوران غیبت، دسترسی به امام زمان عجل الله فرجه
 امکانپذیر نیست، آیا در این شرایط، احکام اجتماعی دین کلاً تعطیل می‌شوند؟ **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.**^{۱۰} احکام دین که در دوران غیبت تعطیل نمی‌شوند! اگر احکام اجتماعی
 دین بخواهد اجرا شود، حاکم نمی‌خواهد؟ حکومت نمی‌خواهد؟ خب آن حاکم که دیگر معصوم نیست!
 اما بالنیابه از معصوم [ولایت دارد]. گاهی معصوم شخص تعیین می‌کند؛ مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک

^۹ سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۴۱۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۹۵.

^{۱۰} صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸؛ حرعاملی، الفصول المهمة، ج ۱، ص ۶۴۳. **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ**

أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸ و مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۰۰. **حَلَالٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ**

الْقِيَامَةِ: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸-۱۹.

اشتر حکم می‌دهند به مصر برود. گاهی هم مشخصات تعیین می‌کنند؛ می‌گویند هر کس این مشخصات را داشته باشد از طرف من نیابت دارد. **وَ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ؛**^{۱۱} و احادیث مختلف دیگر. او بالنیابه [ولایت می‌یابد]. معصوم نیست؛ علم بی‌نهایت امام معصوم را هم ندارد؛ عصمت هم ندارد؛ یعنی خطاپذیر و محتمل‌الخطاست. منتها عقل می‌گوید وقتی پزشک معصوم نداری، پیش باسوادترین فردی برو که بیشترین حسن‌نیت را دارد. دکتر کاسبکاری نباشد که بخواهد یک سال تو را سر بدواند و جیبیت را خالی کند. می‌گوید سراغ بالنسبه باسوادترین برو. او علم بی‌نهایت پزشکی ندارد. هیچ پزشکی در دسترس ما نیست که علم بی‌نهایت و عصمت در حوزه‌ی پزشکی داشته باشد؛ والّا پیش او می‌رفتیم. ولی وقتی نیست، پیش کسی می‌رویم که بالنسبه باسوادتر و با سلامت نفس بیشتری باشد؛ کسی هم که در دوران غیبت، برای به اجرا درآوردن احکام اجتماعی دین، نیابت معصوم علیه السلام را در اداره‌ی حکومت اسلامی دارد، نایب امام زمان عجل الله فرجه است.

پس معنای حکومت دینی روشن شد؛ حکومتی که مجری احکام اجتماعی قرآن است که تعطیل‌بردار نیست. در دوران غیبت هم، به همان استحکام پابرجاست. عقل می‌گوید ارتش بدون حکومت، وزارت دارایی بدون حکومت، قوه‌ی قضاییه بدون حکومت و امثال اینها نمی‌شود. حکومت بدون حاکم هم که معنا ندارد.

بنابراین دانستیم که تئوری توحید در ولایت از کجا سرچشمه گرفته است. تنها، خدا ولی است. ولی بالذات و بالاستقلال، فقط خداست. و مجاری به جریان افتادن ولایت‌الله در عالم، در حوزه‌ی تشریح را هم گفتیم. حوزه‌ی تکوین حوزه‌ی دیگری است؛ یعنی بحث ولایت تکوینی هم شاخه‌ی دوم ولایت است. همان‌طور که در امور تشریحی، حکومت و حاکم و بحث **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**، و بعد هم

۱۱. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، التفسیر، ص ۳۰۰؛ طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج

سلسله مراتب ولایت را توضیح دادیم، در ولایت تکوینی هم خدا ولیّ است و ولایت خود را در امور جهان آفرینش و جهان خلقت از طریق مجاری اعمال می‌کند. این حوزه می‌شود ولایت تکوینی. حال اینکه ولیّ تکوین کیست و این [ولایت] چگونه اعمال می‌شود، خود بحث مفصّلی است. علی‌ای‌حال بالنسبه سعی کردم تصویری فشرده از بحث توحید در ولایت [ارائه] دهم. متأسفانه در بحث‌های توحید، به این حوزه کمتر وارد شده‌اند و کمتر توضیح داده‌اند. در حالی که خیلی کاربردی است؛ هم بحث امامت امام معصوم را حل می‌کند، و هم بحث ضرورت حکومت دینی در دوران غیبت را، و اینکه چه کسی صلاحیت اداره‌ی حکومت دینی را دارد.

البته گفتیم کسی که ولیّ فقیه است و در رأس حکومت دینی است، نه علم مطلق معصوم را دارد و نه عصمت او را؛ هیچ‌یک را ندارد. لذا اولاً باید گشت باسوادترین و باتقواترین را پیدا کرد؛ و بعد هم نظارت کرد که صلاحیت‌های [خود در زمان انتخاب را] حفظ کند و از دست ندهد. دچار پیر مغزی و فراموشی نشود که نتواند تشخیص دهد چه باید بکند و امثال اینها. یعنی حفظ آن صلاحیت‌ها، نظارت و حتی نقد می‌خواهد؛ برای اینکه متوجه اشتباهاتش شود. چون گفتیم معصوم نیست و ممکن است اشتباه کند. ممکن است جایی اطلاعات کافی در اختیارش نباشد. وظیفه‌ی دیگرانی که اطلاعات دارند، این است که به او اطلاعات دهند. نگوییم که فقط باید از او اطاعت کرد. خیر! باید به او اطلاعات هم بدهیم.

پیغمبر ﷺ فرمودند: **ثَلَاثٌ لَا يُعْلَىٰ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُّسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ**^{۱۲} هم نصیحت به ائمه‌ی مسلمین، خیرخواهانه نقد کردن، و خیرخواهانه اطلاع‌رسانی کردن، و هم **لُّزُومُ جَمَاعَتِهِمْ**، یعنی تکروی نکردن در جامعه‌ی اسلامی، تفرقه ایجاد نکردن و دسته‌دسته نکردن و به جان هم نینداختن مردم. بنابراین طرح توحیدی حکومت، طرح کاملاً گویا و روشنی است و اگر واقعاً آن چیزی که کامل است در راستای خود پیش رود، دیگر هیچ ایرادی بر آن باقی نمی‌ماند.

^{۱۲} کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ قمی، علی‌بن‌ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۱۷۳ و ابن‌شعبه‌حرّانی، تحف‌العقول، ص ۴۳.

امام هم فرمود ما تازه شروع به ایجاد حکومت اسلامی کرده‌ایم؛ نه اینکه حکومتان واقعاً اسلامی شده باشد. الآن در آن نقص داریم؛ یعنی بعضی از جنبه‌ها واقعاً اجرا نشده است. ولی در عین حال، نسبت همچنان محفوظ است. یعنی این گونه نیست که بگوییم ولیّ فقیه همانی را می‌گویند که معصوم اگر بود می‌گفت و می‌کرد. خیر! ولیّ فقیه نهایتاً یعنی مالک اشتر دیگر! چه کسی را برجسته‌تر از مالک اشتر می‌خواهید بگویید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: نسبت مالک به من، مثل نسبت من به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.^{۱۳} از بس عظیم‌القدر است! خدا می‌داند که بود! ولی در عین حال مالک اشتر است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیست! بنابراین اگر اطلاعات ندارد، باید به او داد و کمک کرد. اگر اشتباه می‌کند، باید به او توجه داد که اینجا را اشتباه کردی تا تصحیح کند. او هم چون باتقواست، طبیعتاً اگر نقد درستی شد باید خودش را تصحیح کند. این نوعی کمک است نه تضعیف. یعنی اگر شما کسی را متوجه اشتباهش کردید و او کار خودش را تصحیح کرد، او در موضعش تقویت می‌شود. اینکه فقط او را مدّاحی و چاپلوسی کنید، او مدام در اشتباهاتش بیشتر فرو می‌رود و زمین می‌خورد. هم جامعه آسیب می‌بیند و هم خود او. خیرخواهی برای جامعه و خود او این است که اگر نقد ناصحانه‌ای مشفقانه‌ای داری آن را بگویی. فضا برای نقد کردن باز شود. منتها نه برای تخریب کردن؛ برای نقد خیرخواهانه کردن؛ و نظارت شود؛ پاسخگو باشد. پاسخگویی به مردم، بستر قانع شدن مردم است، و قانع شدن مردم بستر حمایت از حاکم است. وقتی شما سؤال‌های ذهن مردم را پاسخ ندهید، بی‌اعتقادی ایجاد می‌شود. وقتی بی‌اعتقادی ایجاد شود، از تو حمایت نمی‌کنند. بنابراین [ولیّ فقیه] پاسخگوست. نمونه‌اش معصومین علیهم السلام هستند که به روشنی هر وقت ابهامی در ذهن مردم ایجاد می‌شد، پاسخگو بودند. به راحتی به مردم میدان می‌دادند. نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر را ببینید. حضرت می‌فرماید: اجازه بده بیایند و انتقاداتشان را بگویند. راه را باز کن. جوری نشود که ولو افراد بیسواد و ضعیف، وقتی می‌آیند و گارد حفاظتی تو را

^{۱۳}. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۹۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۷۶ و خوئی، منهاج‌البراعة، ج ۱۵، ص ۳۲۱.

می‌بینند، به لکنت بیفتند و نتوانند حرف‌هایشان را بزنند. عیبی ندارد اگر خیلی مؤدبانه هم حرف نزدند. بگذار حرف دلشان را بزنند. و به مشکلاتشان برس. راه را برای ارتباط مردم با خودت باز کن.^{۱۴} هم امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر توصیه کردند، که برای همه‌ی کسانی که در طول تاریخ می‌خواهند حکومت اسلامی را اداره کنند الگو و مدل است، هم خود پیغمبر و ائمه علیهم السلام وقتی می‌دیدند مردم اعتراضی دارند اجازه می‌دادند مردم اعتراضشان را بگویند. چون امام و پیغمبر علیهم السلام معصوم هستند، ایرادی در کار ایشان نبود؛ مردم اشتباه می‌کردند. بنابراین وقتی پیغمبر و امام توضیح می‌دادند مردم قانع می‌شدند. وقتی قانع می‌شدند حمایتشان از پیغمبر و امام علیهم السلام در اداره‌ی حکومت بیشتر می‌شد. اینها الگو هستند.

اندکی بحث به حاشیه رفت. ولی اصل قضیه، توحید در ولایت [بود که] در بعد تشریحی مفصل‌تر اشاره شد [و در بعد] تکوینی هم در بحث وهابیت ان‌شاءالله اشاره خواهیم کرد و توضیح خواهیم داد که توحید در ولایت تکوینی چه آثار و پیامدهایی دارد، و چه باورهایی را به دنبال خود می‌آورد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۴}. سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۴۳۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۸۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۸.